

متن: امام علی علیه السلام در بازگشت از پیکار با خوارج بابل را سرزمینی نفرین شده نامید، زیرا سه بار در آن عذاب فرود آمده است و نخستین جایی است که در آن، به بت پرستی پرداخته‌اند و برای هیچ پیامبر و وصی پیامبری روانیست که در آنجا نمازگزارد

متن: ابویعقوب و ابوحسن روایت کرده‌اند که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردیم: در بین ما، عده ای معتقدند هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی نافرمانی آدمیان فزونی گرفت، فرشتگان، آن دو را از میان خود برگزیدند و خداوند متعال، آن دو را به همراه فرشته ای سوم به سوی زمین فرو فرستاد. هاروت و ماروت آنجا عاشق زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب نوشیدند و انسان بی‌گناهی را کشتند؛ از این رو خداوند، آن دو را در بابل عذاب کرد؛ جادوگران از آن دو سحر می‌آموختند و خداوند متعال، آن زن را به شکل ستاره ای درآورد که زهره نام دارد. حضرت علی علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این سخنان! همانا فرشتگان، به لطف خداوند متعال، از گناه به دور و از کفر و بدکاری در امان می‌باشند. خداوند عز و جل درباره ایشان فرمود: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» [از آن‌چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آن‌چه را که مأمورند، انجام می‌دهند] و نیز: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ» [و هر که در آسمان‌ها و زمین است برای اوست، و کسانی که نزد اویند] یعنی فرشتگان «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْطُرُونَ» [از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند، شبانه روز بی‌آن‌که سستی ورزند نیایش می‌کنند]

و باز درباره آن‌ها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» [بلکه بندگان ارجمندند که در سخن، بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند]، اگر چنان‌که این‌ها می‌گویند، خداوند، آن فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داده باشد و آن‌ها در دنیا هم‌چون پیامبران یا امامان بوده‌اند، آیا از پیامبران و امامان قتل نفس یا زنا سر می‌زنند؟ مگر نمی‌دانی که خداوند عز و جل هرگز دنیا را بدون پیغمبر یا امامی از جنس بشر بر جای نگذاشته است؟ مگر نه این است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» [پیش از تو نفرستادیم] یعنی به سوی مردمان، «إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى» [جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می‌کردیم]، پس خداوند خبر داده است که فرشتگان را به زمین نفرستاده است تا امام و حاکم باشند، بلکه فرشتگان تنها به سوی پیامبران خدا فرستاده می‌شدند. به حضرت عرض کردیم: پس بنابراین، ابلیس هم فرشته نبوده است، فرمود: آری، او از جنس جن بود؛ آیا نشنیده اید که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» [(یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود] پس حق تعالی خبر داده است که ابلیس، از جنیان بود و هم اوست که خداوند متعال درباره‌اش فرمود: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ» [و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم]

سپس حضرت علیه السلام فرمود: پدرم از جدّم حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که ایشان فرمود: خداوند عز و جل، ما خاندان محمّد را و پیامبران را و فرشتگان درگاه خود را برگزیده است و هیچ یک از اینان را برنگزید مگر آنکه می‌دانست اینان دست به کاری نمی‌زنند که به سبب آن از ولایت او بیرون شوند و دست عصمت او از سرشان برداشته شود، و به جرگه کسانی پیوندند که سزاوار عذاب و خشم او هستند. عرض کردیم: برای ما روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت و امامت منصوب فرمود، خداوند عز و جل، در آسمان، ولایت علی را به گروه‌هایی از فرشتگان عرضه داشت؛ اما آن‌ها از پذیرش آن سرباز زدند و خداوند، آن‌ها را به قورباغه تبدیل کرد. حضرت فرمود: پناه بر خدا! آن‌ها به ما دروغ می‌بندند. فرشتگان، پیام آوران خدا به سوی مردم هستند، بنابراین آن‌ها نیز هم‌چون دیگر پیامبران و فرستادگان او می‌باشند. آیا پیامبران به خدا کفر می‌ورزند؟ عرض کردیم: خیر، فرمود: فرشتگان نیز این‌گونه‌اند. همانا فرشتگان مقامی شکوهمند و منزلتی والا دارند. ﴿۱﴾

متن: ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از علی بن محمد بن جهم، روایت کرده است که وی گفت: شنیدم مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام درباره روایت‌هایی پرسید که مردم درباره زهره و سهیل بازگو می‌کنند، و آن این که زهره نام زنی بوده که هاروت و ماروت دلباخته‌ی او شدند و سهیل نیز، باجگیری در یمن بوده است. حضرت فرمود: این که می‌گویند آن دو تبدیل به ستاره شدند دروغ است، بلکه به دو جانور دریایی تبدیل شدند و مردم به اشتباه گمان کردند که به دو ستاره تبدیل شدند. خداوند عز و جل، هیچ گاه دشمنان خود را به نورهای درخشان، مسخ نمی‌کند و سپس تا زمین و زمان برجاست آن‌ها را بر جا بگذارد. موجود مسخ شده، بیش از سه روز زنده نمی‌ماند و می‌میرد، و چیزی از نسل آن باقی نمی‌ماند و امروزه موجود مسخ شده ای بر زمین وجود ندارد. موجوداتی مانند بوزینه و خوک و خرس و هم‌چون این‌ها در حقیقت، شبیه به جانورانی هستند که خداوند، قومی را به سبب انکار یگانگی او و دروغ گو خواندن پیامبرانش، مورد خشم و نفرین خود قرار داد و آن‌ها را به شکل آن‌جانوران درآورد. اما هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر می‌آموختند تا آن‌ها این‌گونه خود را از سحر جادوگران در امان دارند و افسون‌های آنان را از کار بیاندازند. آن دو به کسی که می‌خواستند به او سحر بیاموزند پیشاپیش می‌گفتند: «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ» اما گروهی با به کارگیری آن در راهی که باید از آن پرهیز می‌کردند، کفر ورزیدند و با سحری که آموخته بودند، به جدایی‌انداختن میان زن و شوهر پرداختند؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی به علم خداوند.

متن: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یاجوج و ماجوج، روم، چین، زنج، قوم موسی و اقلیم‌های بابل.

متن: در آنروز شمشیر اکراد و آشوبگران از غلاف در می آیند و شهر فرعونها و اقامتگاه جبارها ویران می‌شود که آنجا مأوای ستمگران، مادر فتنه‌ها و صاحب پلیدیهاست، که آنجا سوگند به خدا همان شهر بغداد(بابل) است.

متن: مولای علی (ع) از انس بن مالک روایت کرده که چون خدا مردم را ببابل فرستاد باد شرقی و غربی و جنوبی و بحری بدیشان فرستاد. پس روزی در بابل جمع بودند ندائی شنیدند که گفت هرکس مغرب را بطرف دست راست و مشرق را بطرف دست چپ قرار دهد و بطرف خانه خدا رود زبان آسمانی از آن او خواهد بود، پس به یعرب بن قحطان گفتند همانا تو آئی، پس او اولین کسی بود که بعربی تکلم کرد. و همچنان منادی ندا میکرد که هرکس چنان کند چنین شود تا مردم بهفتادودو زبان از یکدیگر جدا شدند، پس گفتگو قطع شد و زبانها لکنت گرفت و به تبلیل افتادند و ازین رو زبان را بابل خواندند و زبان در آن روز بابلی بود، پس فرشتگان خیر و شر و فرشتگان زندگی و ایمان و فرشته بهداشت و شفا و ثروت و شرافت و مروت و جفا و جهل و شمشیر و زور بزمین عراق فرودآمدند و از یکدیگر جدا شدند.

فرشتهٔ ایمان گفت من بمکه و مدینه روم و فرشتهٔ زندگی گفت من با تو آیم پس امت اسلام در ایمان و زندگی در مدینها لرسول گرد آمدند و فرشتهٔ شقاوت گفت من در بادیه سکنی گزینم و فرشتهٔ بهداشت گفت من ترا همراهی کنم و از اینرو شقاوت و بهداشت در بیابان گردان رواج یافت، فرشتهٔ جفا گفت من بمغرب شوم و فرشتهٔ جهل او را همراهی کرد از اینرو بربریان جاهل و جفاکار شدند و فرشتهٔ شمشیرگفت من بشام مسکن گزینم، فرشتهٔ زور بدو پیوست و فرشتهٔ ثروت گفت من همینجا مقر گیرم و فرشتهٔ مروت و شرافت نیز با او بماندند، پس غنا و مروت و شرافت در مردم عراق جمع شد. یاقوت گوید این خبریست که یافته و آورده ام

متن: روایت شده است که عمر از یکی از دهقانان فلوجه از عجایب آن بلاد پرسید، دهقان گفت بابل هفت شهر بود و در هر شهری اعجوبه ای که در دیگری نبود. در شهری که مسکن پادشاه بود کاخی بود که در آن نقشهٔ زمین دیده میشد با تمام آبادیها و شهرها، پس چون یکی از آنها از دادن باج سرپیچی کردی نهرها بسوی ایشان جاری کردی تا ایشان و مزارعشان را آب فروگرفتی و پشیمان شدند. پس با انگشت خویش آن نهر بر ایشان ببستی. در شهر دوم حوضی بزرگ بود که مهمانان ملک هریک شراب خویش که همراه آورده بودند در آن میریختند و چون بشراب می‌نشستند هریک شراب خویش برمیداشت. در شهر سوم بر دروازه طبلی آویخته بودند که چون یکی از مردم شهر گم میشد و میخواستند بدانند زنده یا مرده است بر آن طبل می‌کوفتند اگر صدائی از آن برمی آمد زنده و گرنه مرده بود.

در شهر چهارم آینه آهنینی آویخته بودند و چون یکی از ایشان گم میشد و متفحص حال او میشدند در آن مینگریستند او را همچنانکه بود میدیدند. در شهر پنجم اردکی از مس بر ستونی از مس بر دروازه شهر نصب کرده بودند و اگر جاسوسی بشهر درمیآمد با صدای بلند که تمام مردم شهر می شنیدند ندا میداد و مردم ازورود جاسوس آگاه میگرددیدند. در شهر ششم دو قاضی بر آب نشسته بودند و چون دادخواهان نزد ایشان میرفتند و برابر ایشان می نشستند کسی که بر باطل بود بر آب فرومیشد. در شهر هفتم درختی مسین پرشاخ که شاخه های آن سایه نداشت و هرگاه کسی در زیر آن نشستی برو سایه افکندی تا هزار تن و چون از آن حد درگذشتی اگرچه هزارویک تن شدی همه را آفتاب فراگرفتی. یاقوت گوید این حکایات چنانکه می بینی خارق عادت است و از آنچه ما میدانیم بدور و اگر در کتب دانشمندان نبود آنرا نمیآوردیم، آری بیشتر اخبار گذشتگان چنین است.❧

❧ متن: قصص آیه ۳۸: «و فرعون باز با بزرگان گفت که من هیچکس را غیر خودم خدای شما نمی دانم. ای هامان! خشتی در آتش پخته و از آن برجی برای من بنا کن تا من از خدای موسی مطلع شوم هر چند او را دروغگو می پندارم».

و در مومن آیات ۳۶-۳۷ می فرماید: و فرعون گفت ای هامان! برای من کاخی بلند بنا کن تا شاید به درهای آسمان راه یابم. تا راه به آسمانها یافته و بر خدای موسی آگاه شوم.❧